بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

خب ما بايد اولاً شکر خدا بکنيم بعد از مدتی، گفت مدتی اين مثنوی تأخير شد بالاخره خدا را شکر با اقلاً با کمال بی­حالی و بی­خلقی بحث را باز شروع بکنيم انشاءالله تعالی، البته فاصله طولانی شد، در ذهن من يک چيزی بود علی­رضا چيز ديگری، حالا برای اين­که سلسله بحث بايد منسجم­تر بشود بگوييم جلد دوم بحث ديگر، حالا فرض کنيد آن جلد اول بود، حالا جلد دوم بحث، عرض شود آنی که در در ذهن من بود که در مبحثی که راجع به اختلاف متن بود تدريجاً دنبال عواملش بوديم البته اولاً واضح باشد که بحثی که الآن داريم راجع به اختلاف متن است نه راجع به اختلاف حديث، نه تعارض آن يک بحث ديگری است جهات ديگری می­طلبد ديگر آن بحث معروف است در کتب اصول هم متعرض شدند، و عرض شد به اين­که در بحث تعارض هم حالا نکته تاريخی­اش بد نيست ما از زبان خود پيغمبر اکرم در کتب اهل سنت هم حديثی در مورد تعارض روايت ايشان نداريم که مثلاً اين حالا شما اين را اين جور فرموديد و اين نکته­ای عجيبی است که از خود پيغمبر چيزی نقل نشده، البته يک حديثی است که اگر واقع کتاب و سنت را قبول کنيم و الا فلا اين را داريم ليکن در اين سلسله احاديث ضعيفه البانی چهارتا طريق برايش ذکر می­کند و هر چهارتا را هم تضعيف می­کند راست هم می­گويد طروقش پيش اهل سنت ضعيف است اما پيش ما با يک سند صحيح داريم ليکن نمی­توانيم الآن واقعاً رو اين روايت مانور خاصی بدهيم چون وضعش روشن نيست اين­که بگوييم موافق کتاب و سنت، سنت هم از خود پيغمبر گرفته می­شود حالا اين سنتی است که الآن می­فهميم يا سنت آنی است که قبلاً فرموده بوديد خيلی بعيد به نظر می­رسد که اين مضمون ثابت بشود سندش هم بد نيست به نظرم بياوريد: ماجائکم عنّی يوافق کتاب الله، در همين کتاب جامع الاحاديث جلد يک ايشان اين روايت را آورده چندتا سند دارد يکش در طريق ما صحيح است در طريق اهل سنت کلاً چهارتا طريق دارد که هر چهارتا مخدوش است ما از در عهد صحابه در باره تعارض سنن پيغمبر داريم يا مثلاً به تصور اين­که تعارض سنن پيغمبر با ظاهر کتاب اين را داريم و از،

س: حالا ما که فرموديد در کافی جلد يک صفحه 69 باب الاخذ بالسنه و شواهد الکتاب حديث پنجم

ج: اين عنوان بابش حالا الشئ بشود يذکر، عنوان باب قشنگی است اين ظاهراً همان مبنای بوده که مرحوم يونس ابن عبدالرحمن داشته و قمی­ها غالباً باش مخالف بودند اين از آن مبانی است که در مکتب بغداد جا افتاده بوده بعدها در مکتب بغداد تا حد زيادی اين عنوان تأثير داشته، قمی­ها قائل بودند که اگر حديث مورد

30: 3

قرار گرفت کار نداريم شواهد کتاب و سنت را کار نداريم ما به شواهد کتاب و سنت کاری نداريم عمده اين است که ليکن مرحوم کلينی اخذ به شواهد کتاب و سنت را دارد اما اين مبنای است که مرحوم يونس ابن عبدالرحمن دارد اين هم غرض عنوان بابش يک نکته تاريخی است که در قم محل کلام بوده اين­ها قائل بودند که بايد شواهد داشته باشد آن حجيت خبر ثقه يا مثلاً اين­که مشايخ قبول کنند يا در کتب مشهوره باشد اين کفايت نمی­کرد بفرماييد الی آخر مبانی، من به مناسبتی يک نکاتی را می­گوييم که احاطه به موضوع از جهات مختلف بشود.

س: اين حديث پنجم اين باب است محمد ابن اسماعيل عن الفضل ابن شاذان عن ابن ابی عمير عن هشام ابن الحکم و غيره عن ابی عبدالله عليه­السلام.

ج: بلی من گفتم صحيح بنابر اين­که محمد ابن اسماعيل را توثيق بکنيم قبول بکنيم اما به نظرم غير از اين هم بود اين يک مشکلی دارد مشکل سندی دارد، چون محمد ابن اسماعيل که استاد کلينی است توثيقی ندارد محمد ابن اسماعيل نيشابوری البته بعضی­ها حتی درباره

49: 4

رساله نوشتند چند قول هم نقل کردند ظاهراً حتی محمد ابن اسماعيل ابن بزی احتمال دادند که کاملاً اين مطلب بعيد است فوق العاده بعيد است نه کم، فوق العاده، يعنی اصلاً تصور نمی­شود حالا نمی­دانم چطور به ذهن بعضی­ها آمد، روی مبانی فهرست که ما عرض می­کنيم اين نسخی که از کتاب ابن ابی عمير به ايران آمده اين جزو نسخی است که در نيشابور بوده و در قم وجود نداشته، يا لا اقل کلينی از راه نسخ قمی نقل نکرده شاهدش کاملاً واضح است که مصدر متوسط به اصطلاح کتاب ابن ابی عمير است يا مصدر اول نمی­دانيم حالا چون خود هشام هم کتاب دارد و اين نسخه­ای است از کتاب ابن ابی عمير که به خراسان آمده و توسط فضل ابن شاذان نقل می­شده ما داريم غير از اين داريم در کلينی هم داريم که توسط فضل ابن شاذان نقل شده، اصولاً در بحث فضل عرض کرديم قمی­ها خيلی از ايشان استقبال نکردند يعنی نداريم که ما، يک روايت هست ابراهيم ابن هاشم عن فضل بعيد است آن روشن باشد، به هر حال قمی­ها بيايند مثلاً نيشابور از فضل استفاده بکنند نسخی را که ايشان از بغداد با خودش آورده، چون همچنان­که نسخی در قم بود نسخی هم در نيشابور بود و ايشان بزرگان را هم ديده صفوان را ديده ابن ابی عمير را ديده، ابن فضال پدر را ديده که خيلی می­گويد به من احترام می­کرده يعنی خيلی تفقد حال من می­کرد، پس اين اگر مشکلی داشته باشد به لحاظ رجالی در محمد ابن اسماعيل است که غالباً حلش می­کنند که از مشايخ کلينی است قابل قبول است حل معروفش اين است جزء مشايخ است، و ليکن نکته فهرستی دارد که اين نسخه نسخه خراسانی است و از عبارات نجاشی، چون عبارت کلينی گاهی معلوم است اين طور می­گويد محمد ابن اسماعيل عن فضل و علی ابن ابراهيم عن ابيه جميعاً عن ابن ابی عمير که معلوم می­شود هم در نسخه خراسانی بوده هم در نسخه قمی از اين­که ايشان عطف نکرده فقط نسخه خراسانی است، اگر شبهه­ای درش باشد به اين جهت است که آن نسخه­ای ابن ابی عمير که ايشان نقل نکرده، در آن نسخه­ای که در قم، چون نسخ قم را هم انشاءالله اگر در خلال بحث­ها يا بحث آقای مختاری برسد انشاءالله تعالی عرض می­کنيم که نسخ مختلفی از کتاب نوادر ابن ابی عمير که در شش جزء بوده در قم موجود بوده که خيلی­هايش هم کاملاً صحيح حالا درجات صحتش مختلف است، که انشاءالله عرض می­کنم در محل خودش، بفرماييد، بلی اين: ان رسول­الله قام خطيباً قال کتبت.

س: متن­های مختلف دارد من الآن هر چهارتا متنی که در شيعه است

ج: کتبت الکذابة علی رسول­الله يا کِذابه يا کَذابه علی رسول­الله اين دارد

س: در متنی که در کافی است اين است که محمد ابن اسماعيل آن هم خطب النبی صلّی الله عليه و آله و وسلم بمنی فقال ايها الناس

ج: عادتاً هم بايد اين به منی سال حجة الوداع باشد سال دهم باشد عادتاً بايد اين جور باشد،

س: ماجائکم عنّی يوافق کتاب الله و انا قلته و ماجائکم يخالف کتاب الله فلم اقله اين متن کافی است ما سه­تا متن ديگر هم داريم که يکش تفسير حديث اريکه است که مرحوم صدوق در معانی الاخبار آورده،

ج: سنی­ها نقل کردند حديث اريکه را اهل سنت نقل کردند آن به خاطر همان عنوان کتاب است اين­که يک نفر از شما در اريکه، اريکه همين تاکی که برای انگور می­گذارند چه بهش می­گويند اصطلاحاً؟

س: داربست

ج: داربست، زير داربستی که انگور و درخت هست می­نشيند به قول معروف آبی هم از جلوش روان است بهش می­گويند رسول­الله قال کذا می­گويد اين را در قرآن پيدا نکرديم پس ما قبولش نداريم، يعنی نفسی که از جای گرم می­آيد يعنی ما در حالی پای منقل می­نشيند و بعد می­گويد اين يعنی چه از رسول­الله آمده؟ ما در کتابی اين را پيدا نکرديم، اين حديث اريکه است که بين اهل سنت هستۀ، ليکن علی ما ببالی اهل سنت سندش شايد به يک راهی درست بوده اما در صحاح­شان نيست يعنی در صحيحين نيست حديث اريکه معروف است

س: فکر کنم مالک در چيز دارد؟

ج: موطأ

س: موطأ نه، آن رساله­ای که اختلاف حديث درش است

ج: شايد مالک ندارد اختلاف حديث

س: نه چيز،

ج: شافعی دارد

س: شافعی شافعی

ج: شافعی دارد احتمال دارد،

س: انتهای موطأ چاپ شده

ج: بلی، احتمال دارد اما در صحاح­شان نيست،

س: نه الآن متن­های که اين جاست

ج: به نظر من متن­های قشنگش را در همين کتاب الکفايه خطيب بغدادی ديدم آن­جا هم دارد حديث اريکه

س: معانی را می­خوانم خود کلمه اريکه را تفسير نکرده اما همان داستان است به يک لفظ ديگر آمده حالا محاسن دوتا متن دارد، از اين خطبه يکش اين است: عنه عن ابی ايوب المدائنی عن ابن ابی عمير عن الهشامين جميعاً و غيرهما قال خطب النبی صلّی الله عليه و آله و سلم

ج: اين ابی ايوب مدائنی را نمی­شناشيم اين هم مؤيد همان می­شود که يک نسخه­ای ناشناسی از کتاب ابن ابی عمير بوده، البته اين­که چرا ابن ابی عمير کتابش اختلاف نسخ دارد که همين اختلاف متن حديث هم يکی از آن جهات است اين بيشتر احتمالاً رو اين باشد که ايشان کتبش را اول تحديث کرد بعد که زندان افتاد چون اين يک مقداری ارسال و اين­ها پيدا شد آن احاديثی که واضح بود تحديث کرد شايد اختلاف بر گرده به اين­جا يعنی برگرده به اين نکته که مثلاً در آن نسخه اول بوده، دوم نبوده دوم بوده اول نبوده اين احتمال دارد يعنی و احتمال هم دارد که دليلش واضح نباشد يعنی الآن نمی­توانيم دست رو راوی بگذاريم در ترجمه احمد ابن هلال عرض کرديم نجاشی می­گويد صالح الرواية الا انه يعرف منها، منها دارد، و ينکر، من الرواية يعنی می­گويد آدم بدی نيست ليکن وقتی از کتاب ابن ابی عمير نقل می­کند چيزی نقل می­کند که در نسخه­های معروف نيست شاذ است بگوييم تقصير خودش است اصطلاحاً در علم رجال اين طوری است قتی يک حديثی را قبول نمی­کنند می­گردند دنبال يک آدمی که يک کمی گمنام باشد رو کله آن می­کوبند می­گويند اين کار آن است يعنی می­گويد نمی­تواند اين احمد ابن هلال صالح الروايه است نمی­شود به آن بکوبيم حالا چه شده؟ يعنی اين معنايش اين است که نجاشی يک پديده­ای را ديده تفسير نتوانسته بکند، ما هم الآن نمی­توانيم احتمالاً اين قسمت روايت چون ابوايوب مدائنی هم نمی­شناسيم اين غير از ابوايوب کوفی است، ايشان را هم نمی­شناسيم اين مؤيد می­شود که در يک نسخه شاذی از نسخه­ای، آن هم فضل ابن شاذان حالا محمد ابن اسماعيل اشتباه کرده اين نسخه ديگر را با همديگر اشتباه کرده، چون ما حال محمد ابن اسماعيل را نداريم و در کتب رجال هم به عنوان مجهول است مرحوم ميرداماد تا آن­جايي که من می­دانم اولين نفری است که راجع به ايشان خيلی الشيخ شيخ المشايخ و فلان و خيلی عناوين برای محمد ابن اسماعيل نيشابوری ظاهراً استظهارات شخصی خودش است، حدسش است مطالبی که ايشان فرموده در مصادر اصلی ما نيامده، اصلاً در مصادر ما به نظرم رجال شيخ فقط اسمش را آورده من لم يرويه، اصولاً امثال نجاشی هم کلاً متعرضی، چون صاحب کتاب نبوده بفرماييد اين متن محاسن که آن هم يک متنی نسبتاً جزو کتب درجه دو سه ماست چهار ماست يعنی جزو درجه يک هم نيست محاسن بفرماييد،

س: جسارتاً حديث اريکه الآن هی دارم سر دستی نگاه می­کنم در مسند ابی هريره در مسند احمد در دو سند آمده،

ج: خب بخوان

س: حالا من الآن اين متن­های

ج: نه با اين حاشيه نگاه کردی يا بی­حاشيه؟

س: الآن اين را اصلش را پيدا کردم

ج: يادم است در صحيحين نيست يادم می­آيد در صحيحين نيست اريکه

س: بلی اين متن چيز اولی محاسن اين است، خطب النبی صلی الله عليه و آله فقال ايها الناس ماجائکم عنّی يوافق کتاب الله فان قلته و ماجائکم يخالف القرآن فلم اقله، بعد بعدش اين است که عنه عن الحسن ابن علی ابن فضال، عن علی عن ايوب عن ابی عبدالله عليه السلام

ج: عنه بايد به پدرش برگرده عنه يعنی به پدرش چون خود محاسن پسر نمی­تواند از ابن فضال پدر نقل کند عنه يعنی عن ابيه عن حسن ابن علی، محمد ابن خالد برقی به قول مرحوم نجاشی کان ضعيفاً فی الحديث، خودش ثقه است ليکن در شناخت حديث و به اصطلاح مبانی حديثی ضعف دارد يعنی مثلاً احتمال دارد به نحو وجاده از او نقل کرده آن اين نحو وجاده را قبول داشته يعنی ضعيف فی الحديث نه اين­که تضعيف نبود، بلی آقا؟

س: می­گويم مقدس است ولی ضعيف فی الحديث است

ج: بلی ولی ضعيف فی الحديث يعنی به عبارت ديگر

س: حديثش ضعيف است

ج: يعنی مبانی حديث شناختی­اش يک مبانی ضعيفی بوده و الا خودش فی نفسه مثل محمد ابن خالد برقی اين طور است و يکی از مشکلاتی که اين­ها چون محمد ابن خالد برقی به کوفه آمده ميراث کوفه را به قم آورده يکی از راه­های ارتباط ما به قم ايشان است ايشان تقريباً می­شود گفت جزو به لحاظ وثاقت بحث ندارد ليکن به لحاظ مبانی حديث شناسی مشکل دارد ايشان ايشان انصافاً همين به تعبير نجاشی کان ضعيف فی الحديث ممکن است به نحو وجاده در بازار خريده آورده يعنی ديده مثلاً سماع نکرده يا قرائت نکرده نسخه مشهوری بوده بهش دادند ايشان هم نقل کرده از کتاب ابن فضال پدر پس بنابراين سرّ اين­که گاهی اين حديث در طروق مشهور نمی­آيد و در يک طريق شاذ می­آيد نکته­اش اين است يعنی نکته­اش گاهی مبانی حديث شناسی است، آن وقت اين مبانی را هم انصافش علمای ما خيلی تنقيح نکردند اهل سنت بيشتر تنقيح کردند اهل سنت در اين مسائل از وقتی وارد مبانی درايه و حديث شناسی شدند خيلی تحقيق کردند، فرض کن مثلاً از همان اوائلی که متعرض اين شدند شايد مثلاً تا يک فتره­ای از زمان ما مثلاً اين را پيدا می­کنيم که مثلاً اگر به نحو وجاده باشد شايد مثلاً نود و پنج درصد را گفتند حق ندارد بگويد عن، پنج درصدشان گفته حق دارد، اين را ما اصلاً نداريم به اين عنوان تا همين زمان­های بعد که پدر شيخ بهائی و مرحوم شيخ شهيدالثانی فکر می­کنم شهيدثانی پدر شيخ بهائی هم نداشته باشد در ذهنم الآن نيست امثال شهيدثانی اين­ها که آوردند در قرن دهم آن­ها متعرض شدند و الا اصحاب ما اصولاً در اين سنخ بحث­ها نرفتند و اين هم يکی از مشکلات است بفرماييد. عنه عن حسن ابن علی ابن فضال،

س: بلی، و عن ايوب عن ابی عبدالله عليه السلام

ج: ابی ايوب باز؟

س: عن علی عن ايوب عن ابی عبدالله عليه­السلام

ج: عن علی؟

س: بلی، حسن ابن علی ابن فضال، عن علی عن ايوب

ج: خيلی عجيب است نشناختم، علی اين بدتر کرد کار را

س: عن ابی عبدالله عليه السلام

س: پدرش نيست حسن ابن علی عن علی

ج: علی نداريم پدرش ايشان چيز نه،

س: گفته که خب عن ابيه

ج: نه اصلاً علی، پدر ايشان جزو روات نيست، علی پسرش جزو روات است علی ابن حسن، ايشان حسن ابن علی پدر است ديگر بلی آن وقت اين می­خورد علی بايد مثل علی ابن ابی حمزه بطائنی بايد يک علی که اين­جا مشهور است قاعدتاً اين طور است وقتی کسی مشهور شد به همان اسمش اکتفاء می­کند مثلاً آقاي خويي، سيد خويي اين طور، خب سيد خويي سيد خويي زياد است، بلی اين وقتی يک کسی شهرت پيدا کرد آن وقتی گفتند سيدالخويي

س: بحث القاب؟

ج: ديگر چيز می­کنند مثل زراره مثلاً، علی ای حال الآن در ذهنم نمی­آيد که حسن ابن علی ابن فضال از علی در اين­جا نقل کرده باشد که شهرت داشته باشد آن ايوب دومی هم همين طور است بفرماييد،

س: اين در يک نسخه دوم اين هست، در حديث دوم اين هست در حديث دوم اين هست در اولی ندارد، علی ای حال اين خودش اين­ها نشان می­دهد به لحاظ فهرستی آن طريقش هم که به نظر ما صحيح، می­گفتيم صحيح آن هم مشکل دارد به هر حال، معلوم می­شود يک چيزی، لمّی در کار بوده که اين، چون ما وقتی می­گوييم يک حديثی را گاهی شده پنج شش­تا طريق برايش ذکر می­شود همه­­اش يک مشکلی دارد هرکدام از يک جايش مشکل دارد اين احتمال را می­دهيم که غرض يک فکری بوده که اين را بچساند به هر نحوی شده درستش بکنند و راه­های متعددی رفتند ليکن آن­که استاد کار است می­داند که اين راه­ها همه يک پيچيدگی دارد يک مشکلی يا فهرستی يا رجالی دارد البته الآن نفی علی نمی­توانم چون الآن حضور ذهن ندارم که حسن ابن علی ابن فضال از چند نفر علی نقل کرده باشد الآن در اين لحظه به ذهنم نمی­آيد،

س: از کافی است ديگر؟

ج: نه اين محاسن بود،

س: محاسن

ج: محاسن برقی بود آن­هم توسط پدرش از ابن فضال پدر غرض مشکل دارد به هر حال، بفرماييد، حالا شايد هم علی نبوده ابی ايوب بوده مثلاً شايد علی ابی ايوب بوده به هر حال اين هم مشکل دارد،

س: خب حالا،

ج: بلی

س: حدثتم عنی بالحديث فانحلونی اهنأه

ج: فانحَلونی نسبت به من بده،

س: اين­جا چاپش که اين طوری چاپ کرده، فانحَلون

ج: فانحَلون، نحله يعنی بخشيد به آن

س: بلی، عن احنأه و اسهله و ارشده، فان وافق کتاب الله فان قلته،

ج: اهنأه نبايد باشد، اهنّی شايد من مبارکش بدهم،

س:

42: 18

ج: بلی بلی،

س: فان وافق کتاب الله فان قلته و ان لم يواف کتاب الله فلم اقله،

ج: بلی اين يک کمی متن،

س: مضمون که مشکل ندارد موافقت را هم

ج: نه اصلش، اصل مضمون مشکل، اما اين­که از پيغمبر صادر شده باشد کلام در اين قسمت است،

س: بلی

ج: و اين قسمت ديگرش مهم است که کثرت الکذابه علی، اين اين که معلوم می­شود دروغ گفتند به پيغمبر، پيغمبر ضابطه داده، برای حديث صحيح و غير صحيح، اين نکته را

س: در روايت که نبود کذابه

ج: عبارت اول کثرت الکذابه، آن مال چيز را بياوريد،

س: همان کثرت الکذابه عليّ دوتا ضبطش نيامده هنوز،

ج: نيامده؟

س: هنوز نخوانديم،

ج: در اولی نبود،

س: چرا،

ج: مال هشام ابن حکم، هشام ابن سالم و غيره

س: آن­جا اين بود که ايها الناس ماجائکم عنی یوافق کتاب الله فان قلته،

ج: نه آن کثرت الکذابه هم حالا بعدش هست،

س: هنوز نرسيدم کثرت کذابه است يا نه؟

ج: دارد اين هم داخلش دارد آن وقت مشکل اين است که اين تحقيق تاريخش روشن نيست آنی که اهل سنت دارند تقريباً ديگر ادعای تواتر می­کنند حالا يک فايده هم ديگر، تقريباً در کلمات­شان اين طور ديده می­شود که حديثی که بيشترين عدد صحابه آن را نقل کردند: من کذب عليه متعمداً فليتبوأ معقده من النار، اين بيشترين عدد صحابه، به نظرم بعدش تا دويست­تا رساندند، فکر نمی­کنم عدد اين قدر باشد، ممکن است دويست

11: 20

بلی آقا؟

س: بعضی­ها گفتند متواتر هم هست يا نگفتند؟

ج: بلی چرا گفتند، البته باز همينی هم که تواتر است مثل اين محمود ابوريه می­خواهد بگويد نه: من کذب عليه متعمداً نبوده، می­گويند عبدالله ابن زبير به پدرش گفت شما مثلاً پسر عمه رسول­الله چند؟ گفت چون پيغمبر گفت: من کذب عليه، و من می­ترسم دروغ باشد درست نشنيده باشم يا فراموش کرده باشم، لذا ايشان می­خواهد بگويد که اصولاً اين­ها عمداً اين کلمه متعمداً را گرفتند که اگر بخواهند نقل بکنند بگويند ما متعمداً دروغ نگفتيم حالا اگر دروغ هم نقل کرديم توجيهی باشد برای، گفت: کفی بالمرء ان يحدث بکل ما سمع، اين توجيهی باشد برای آن، آن وقت اين را در مقدمه موضوعات ابن جوزی آورده طروقش را هم ذکر کرده آن اين اين جور نقل می­کند که يک نفری بوده رفته بود يک قبيله­ای، عشيره­ای خواستگاری بهش نداده بودند، بعد می­رود آنجا می­گويد من نماينده رسول­الله هستم، دروغی می­گويد دروغ می­گويد و اين را هم بهش می­دهند زن را بهش می­دهند و زوجه، بعد يک روزی در خيمه بوده خيمه آتش می­گيرد اين هم می­سوزد همين شخص آن وقت به پيغمبر که خبر رسيد فرمود: من کذب عليّ متعمداً فليتبوأ معقده من النار، اين­که آتش گرفت خانه­اش اين به خاطر اين­که دروغ عمدی به من گفته، دقت فرموديد اين ننوشتند که مثلاً دروغ­گوها زياد شد، حالا اين من کذب عليّ متعمدآً يک نکته­ای می­خواست صدورش، غرض اين روايت ما می­گويد دروغگوها زياد شدند دروغ­ها زياد شد و لذا پيغمبر فرمود، به اين­که: ماجائکم عنی يوافق الکتاب، دقت فرموديد حالا به هر حال من بحث را خارج شديم، اين بحث را برگرديم به نصاب خودش، بلی ما در همين عصر سليم، کتاب سليم ابن قيس داريم که ايشان از اميرالمؤمنين درباره علل اختلاف حديث سؤال می­کند اختلاف حديث رسول­الله و در ائمه هم عليهم­السلام ما فعلاً از امام باقر يا امام سجاد راجع به اختلاف نداريم، از امام صادق داريم که حديث شما مختلف شده، البته آن يأتی عنکم دارد درش، بعضی­ها تعبيرشان ما مثلاً ليکن از امام صادق ما داريم و در زمان موسی ابن جعفر و احتمالاً حضرت رضا هم تأليف داريم تعارض را يکی يونس ابن عبدالرحمن يکی يکی ديگر هم هست که حالا اسمش را يادم رفته،

س: اين ظاهر ابن ماجه اين است که از چند نفر ديگر از صحابه هم از ابن مسعود از اميرالمؤمنين در مورد تعارض احاديث پيامبر حديث خواسته نقل کند در باب تنظيم حديث النبی،

ج: بخوانيد

س: من تا حالا اين متن­های اين­جا را تمام کنم، مال تعارض پيامبر را بعد تند تند بخوانم بقيه­اش اين محاسن بود معانی الاخبار، سريع می­خوانم: حدثنا ابی رحمه الله قال حدثنا محمد ابن يحيي عن سعد ابن زياد عن جعفر ابن محمد الکوفی عن عبدالله دهقان عن

ج: عبيدالله دهقان معروف است

س: در اين چاپی که شده، عن ابراهيم ابن عبدالحميد عن ابی ابراهيم عليه­السلام قال قال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم،

ج: واضح است آثارش

س: هل عسی رجل يکذبنی و هو علی حشاياه متکي، قالوا يا رسول­الله و من الذی يکذبوک قال الذی يبلغه الحديث فيقول ما قال هذا رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم قط، فماجائکم عنی من حديث موافق للحق فان قلته، و ما اتاکم عنی من حديث لايوافق الحق فانا فلم اقله،

ج: واضح است،

س: فلم اقله و لم اقول الا الحق، حالا اين ذيل اهل سنت، اين­ها را از ابوهريره دارند که،

ج: عبدالله ابن عمر هم دارد: لايخرج من ههنا الا الحق،

س: می­گويد آنی که هرچه موافق است بگيرد: قلته او لم اقله اين متن را دارد،

ج: بلی، اين همان کذب متعمداً است مثل همان است

س: بلی بعد تفسير عياش ترک رواية التی بخلاف القرآن، اولش نبوی است: عن هشام ابن الحکم عن ابی­ عبدالله عليه­السلام قال قال رسول­الله صلّی الله عليه و آله و سلّم فی خطبة بمنی او بمکه؛

ج: همان است همان است

س: او بمکه دارد اين­جا

ج: مال ابن ابی عمير است ايشان از همان نقل کرده

س: يا ايها الناس ماجائکم عنّی يوافق القرآن

ج: الی آخر اين همان است

س: بعد در قرب الاسناد اين­جا يک تفاوت شايد مهمی دارد، جعفر عن ابيه قال قرئت فی کتاب لعلی عليه­السلام عن رسول­­الله صلّی الله عليه و آله و سلّم قال

ج: جعفر عن ابيه

س: گفت قرئت فی کتاب

س: لعلی

س: لعلی

ج: نه قرب الاسناد که جعفر عن ابيه اش را نمی­خواند

س: اين کلمه

ج: اين قرب اسناد به امام صادق است ديگر اين، قبلش احاديث که است اين؟ شايد ابوالبختری باشد؟ قرب اسناد که از جعفر شروع نمی­کند

س: علی آن­جا نبود

ج: نه آن­که استاد ابن فضال پدر بود اين علی ابن ابی است اميرالمؤمنين

س: اين بحث قرب الاسناد عن الامام الصادق است همه­اش با جعفر شروع کرد

ج: قبلش بايد باشد با جعفر که نمی­شود شروع کند

س: در احاديث متفرقه همه­اش همين طور است جعفر عن ابيه عن علی عليه­السلام

ج: نه اين بايد برود جلو تا اولش پيدا بشود، بعيد هم نيست مال ابوالبختری باشد

س: تعليق در عبارت نيست، حالا قبلاً، عن جعفر عن ابيه جعفر عن ابيه جعفر عن ابيه همين طور الآن تا پانزده­تا عقب­تر رفته، جعفر عن ابيه قبل­ترش اين است که الحسن ابن الظريف عن حسين ابن عنوان عن جعفر عن ابيه،

ج: بلی خب آن،

س: تعليق ندارد در عبارت تا همه را

ج: همين کتاب حسين ابن کلبی است از حسين ابن عنوان نقل می­کند

س: بقيه همه از همين

ج: بقيه هم از همين حسين ابن عنوان است، حسن ابن ظريف بد نيست ليکن حسين ابن عنوان مشکل دارد

س: اين­جا اين است که انه سيکذب علیّ کاذب کما کذب علی من کان قبلی، فما جائکم عنّی من حديث وافق کتاب الله فهو حديثی و ما خالف کتاب الله فليس من حديثی، اين متن­های بود که ما الآن در کتاب­های اوليه داشتيم، در اهل سنت مسند احمد دوتا متن مشابه هم دارد مسند ابوهريره دارد که،

ج: تخريجش چه کرده؟

س: تخريجش هردو را استدراک گفته ضعيف است اسناد ضعيف است

ج: عرض کردم چهارتا دارند طريق­شان چهارتاست هر چهارتا را تضعيف کرده

س: قال رسول­الله صلّی الله عليه و آله و سلّم لاعرفن احداً منکم اتی عنّی حديث و هو متکئ فی اريکته فيقول اتلوا عليّ به القرآن، بعد اين­جا نقطه بخورد، ماجائکم عنّی من خير قلته او لم اقله فانا اقوله و ما اتاکم عنّی من شرّ فانا لا اقله؛

ج: واضح است معلوم است شخص، اين­ها يکی از راه­های بوده که برای جعل درست می­کردند می­گفتند خب اين کلام قشنگی است مثل ابوالبختری معلوم است که مثلاً در عبارت به نظرم تاريخ بغداد دارد، کان يسحر الليل فی وضع الحديث اصلاً شب­ها هم بيدار بود، خودش هم مرد ملای بود

س: احياء می­گرفته

ج: بلی احياء می­گرفته چون آن زمان­ها چراغ که نبود تشکيلات و اين­ها تا شب بيدار باشد اين شب­ها را بيدار می­ماند برای اين­که جعل حديث کند، و چيز هم هست آدم ملای است خب بالاخره از قاضی القضات بخش شرقی، غربی بغداد است چون بغداد هميشه دو بخش داشت شرقی، الآنش هم دو بخش دارد علی ای حال اين راجع به اين حالا برگرديم بحث تعارض را

س: الآن اميرالمؤمنين را هم بخوانم

ج: بخوان

س: آن­جا توی سنن ابن ماجه بابی دارد باب تنظيم حديث النبی احاديث زيادی دارد سه­تاش که متوجه اين­جاست آن چيز هم معلق هم نوشته، متن­های منفر ابن ماجه است اين سه­تاست فلان عن عبدالله ابن مسعود قال اذا حدثکم عن رسول­الله صلّی الله عليه و آله و سلّم فظنوا برسول­الله صلّی الله عليه و آله و سلم الذی هو اهنئه و اهداه و اتقاه شبيه آن متنی که از چيز خوانديم آن وقت همين عيناً از اميرالمؤمنين نقل کرده عن ابی عبدالرحمن سرمی عن علی ابن ابی طالب، سند را پريده قال اذا حدثتکم عن رسول­الله صلّی الله عليه و آله و سلم حديثاً فظنوا به الذی هو

ج: فظُنوا يظنوا

س: فظُنوا به الذی هو اهناه و اهداه و اتقاه بعد حديث بعدی

ج: الذی مفعول ظنوا است آنی که قشنگ است آنی که خوب است به پيغمبر نسبت

س: صاحب اختيار باشد ديگر

ج: بلی نه اصلاً خيلی خوب جعل نکرده انصافاً خيلی هرکه جعل کرده،

س: آثار جعل

ج: بلی آثار جعل

س: آن وقت آخرين متنی که توی ابن ماجه هست اين است که لا اعرفن،

ج: لاعرفنّ

س: اين تو ماجه لا اعرفن چاپ شده

ج: بلی اشتباه کرده

س: لا اعرفن ما يحدث احدکم عنّی الحديث و هو متکئ علی اريکته فيقول اقرء قرآنه، يا يحدث احدکم عنی الحديث و هو متکئ

ج: لا اعرفن هم بهتر است چرا،

س: فلا اعرفن ظاهراً

ج: بلی،

س: فيقول اقرئوا القرآن اين­جا ديگر مختصر شده ما قيل من قول حسن فانا قلته،

ج: خيلی واضح است آثار جعل برش علی ای حال اين مطلب عن رسول­الله ثابت نيست انصافاً روشنی تاريخی هم ندارد اين حديث من کذب عليّ هم درست حالا کلمه متعمداً باشد يا نباشد آن بحث ديگری است اما ربطی به اين ندارد که مثلاً در زمان پيغمبر احاديث مکذوبه بود بعد شده چرا قطعاً همين طور است اميرالمؤمنين در قسم اول فرمودند که عده­ای از اين احاديث تعارضش به خاطر اين­که دروغ گفته به رسول­الله

س: اين يک متن را از طبرانی بخوان، چون متن خيلی به آن متن، حالا سندش را می­پريم، عن عبدالله ابن عمر عن النبی صلّی الله عليه و آله و سلم قال سئلت اليهود عن موسی فاکثروا فيه و زادوا و نقصوا حتی کفروا و سئلت النصاری فاکثروا فيه و زادوا و نقصوا حتی حالا يا نقّصوا حتی کفروا و انه سيفش عنی احاديث فما اتاکم من حديثی فاقرئوا کتاب الله و اعتبروا فماوافق کتاب الله فانا قلته و ما لم يوافق کتاب الله فانا

ج: آثار ساختگی هم بيشتر است مثل کتاب­های اصولی نوشته مثل تعابير اصولی­ها نوشته،

س: اين را طبرانی در معجم

ج: بلی خب، علی ای حال مطلب را چون ما الآن، اين بحث سنگينی هم هست در تعارض ليکن ما به همين چند کلمه خواستيم ردش بکنيم، عرض کنم بحث تعارض دارای خصائص خودش است بحث­های خاص خودش است و عرض کردم چند دفعه حالا يک نکته ادبی هم بگويم در روايات کثيره­ای که ما در باب تعارض داريم به قول آن اخبار علاجيه هيچ حديثی نداريم درش لفظ تعارض به کار برده شده باشد يا متعارضين اين هم خيلی عجيب است،

س: حالا اين اصطلاحات جديد است

ج: بلی احتمال می­دهم که اهل سنت در قرآن­های سوم چهارم در آوردند اين اصلاً در روايات نيست فقط يک حديث واحد همان مرفوعه زراره که آثار جعل برش واضح است که ابن ابی جمهور آورده حديث متعارض، آن­جا فقط کلمه تعارض داريم همه احاديث به عنوان اختلاف، و اصلاً مرحوم يونس هم کتابی که نوشته اسمش اختلاف الحديث است که عرض کرديم حالا نکته ديگر هم بگوييم عجيب اين است که يا نجاشی اسمش را اختلاف الحديث گذاشته يا شيخ مثلاً يکی گذاشته اختلاف الحديث يکی علل الحديث اين را هم ما نفهميديم چرا، همين کتاب يونس را يکی به عنوان اختلاف الحديث نقل کرده يکی هم به عنوان علل الحديث، يک نفر ديگر هم هست همين کتاب را دارد اختلاف الحديث يا علل الحديث علی ای حال تا

س: يکی هستند علل الحديث همان اختلاف الحديث است

ج: بلی، اصلاً در اهل سنت غالباً اوائل علل می­گفتند يعنی من عرض کردم اين­ها چون نکته را به روی شناخت حديث می­بردند حديث را زاويه بحث قرار می­دادند بيماری­های آن حديث را بنا می­کردند، يکی از بيمارهايش اين بود که معارض داشته باشد اين بيماری­های حديث علل يعنی بيماری، حديث معلل يعنی بيمار،

س: علل الشرايع است

س: نه بابا آن­که

ج: آن علت است

س: علت است

ج: نه

0: 33

آن وقت اين هم اختلاف دارند به نظرم در کتاب شافعی بابی که دارد اختلاف الحديث و علل گويا علل حديث هردو عنوان را دارد اختلاف حديث در رساله شافعی دارد که نمی­دانم

س: اختلاف است

س: چون اختلاف لزوماً

ج: يک علل هم دارد

س: علل نباشد

ج: اختلاف بيشتر زاويه اصولی به حديث نگاه کردن است احاديث متعارض، علل بيشتر زاويه حديثی به حديث نگاه کردند که اين حديث چه بيماری­های دارد يکی از بيمارهايش مثلاً سندش است يکی از بيماری­هايش اين است، يکش هم معارض دارد ليکن اين­ها علل را به اين جهت به کار می­بردند

س: بلی خود فی الرساله­ای که شافعی دارد رساله اختلاف الحديث دارد خود رساله بعد

ج: بلی در متن رساله در متن رساله­اش هم دارد علل الحديث

س: نه رساله مستقلی که در مورد چيز است اما اين­جا بحث چيز دارد

ج: باب فی علل الحديث همچون تعبيری دارد در رساله شافعی من ديدم تو ذهنم اين طور است الآن،

س: بلی، اصلاً باب العلل فی الحديث است

ج: ببينيد باب العلل، عرض کردم

س: لزوماً بحث اختلاف نيست

ج: چرا؟

س: توش اختلاف نيست

ج: بلی می­دانم يعنی اعم است ليکن يکش هم اختلاف است

س: اصلاً عنوانش علل است

ج: حالا بنده سراپا تقصير تحليل­مان اين است اگر خود حديث را نگاه کرديم داريم بررسی می­کنيم يک حديثی که مثلاً علل می­گوييم بيماری­های اين حديث چه است؟ اگر بحث اصولی و حجيت مطرح کرديم اختلاف می­گوييم يا تعارض می­گوييم آن وقت هم اين­ها کلمه تعارض را به کار بردند رو يک نکته ديگر حالا اگر بگوييم خيلی امشب خارج می­شويم برگرديم به بحث خودمان،

س: در بحث خودش همين اولين بحث گفته اختلاف، تعبير اختلاف دارد

ج: بلی عرض کردم يکی است تعبيرش اين است در خود ترمزی با اين کتاب حديث آخرش که اين جلد پنج اين چاپ جديدش کتاب علل الحديث، اصلاً کتاب العلل نه کتاب العلل دارد، در جلد پنج ترمزی نگاه کنيد آخرش کتاب العلل است علل حديث يا اختلاف حديث به ذهن من اين طور می­آيد که نکته فنی­اش اين باشد که از دو زاويه به مسائل اختلاف، به هر حال بحث ما اين بود که آن صحبتی را که ما انشاءالله داشتيم راجع به اختلاف متن است نه اختلاف احاديث بعضها با بعض حديث واحدی است دارای اختلاف متن است يا به زياده يا به نقيصه يا به تحريف، تصحيف کم و زياد، غلط واضح الی آخره، اسم گاهی جا به جا شده، جای کلمه تحريف شده جا به جا شده چون مثلاً فرض کنيد هاشم، هشام، هيثم، هشيم و اين­ها را به يک جور می­نوشتند نقطه هم که نداشتند اين­ها گاهی با همديگر غلط و غلوط می­شد پس اين اختلاف متن حديث که محل بحث ماست بيشتر روی خود متن است، عرض کنم که اين­ چون بنا شد که علل را متعرض بشويم انشاءالله تعالی به طور کلی قبل از اين­که وارد بحث بشويم در ميان اهل سنت اختلاف متن حديث خيلی زياد است خيلی زياد است در ميان ما هم هست اما آن­ها بيشتر است گاهی هم حديثی را بخاری چهاربار پنج بار، سه بار چهار بار با متن­های مختلف و اسانيد مختلف دارند در آن­ها هست ما هم که داريم اما به طور کلی حالا آن نگاهی کلی که دور نمايي کلی است اختلاف احاديث پيش اهل سنت، اختلاف متون احاديث پيش اهل سنت بيشتر بر می­گرده به شفاهی بودن نقل، چون نقل­ها شفاهی بوده مثلاً اين صحابه از رسول الله يک مطلبی را ننوشته بوده به شفاهی نقل کرده اين يک جور نقل کرده، همين مطلب را يکی ديگر شنيده جور ديگر، يک صحابه ديگر جور ديگر نقل کرده يعنی اصولاً مثلاً همين حديث به اصطلاح ان اليهود پيغمبر در روز، در فتح مکه به اصطلاح نگاه کردند به آسمان خنده کردند، حال آن­که ان الله حرم علی اليهود الشحوم فجملوه تعبير جملوه دارد يعنی آب کردند دنبه­ها را آب کردند فباعوها اين را جابر ابن عبدالله دارد همين جلسه را هم عبدالله ابن عباس دارد همين طور نقل می­کند ثم قال يا و ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه اين را ابن عباس زيادی دارد جابر ندارد اين ذيل را حادثه يکی است زير ديوار کعبه نشستند دوتا صحابه دو جور نقل می­کنند و اين تأثيرگذار هم هست يعنی من عمداً اين مثال را گفتم خيلی تأثيرگذار است به شدت تأثيرگذار است ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه، که اين حديث هم بين اهل سنت خيلی محل کلام شده، يک کتابی است الجوهر النقی نمی­دانم شرح است تلخيص است از کتاب توضيح و کتاب سنن بيهقی است آن جا نوشته: هذا الحديث متروک بالاجماع، اين ان الله اذا حرم شيئاً حرم اين بعضی از آقايون معاصر ما هم ديدم از آن­جا نقل کردند که اين حديث قابل قبول نيست اين جوهر النقی اين طور، عرض کنم که ليکن در کتاب مجموع نووی آمده که اين حديث را قبول کرده بهش هم فتوی می­دهد متروک بالاجماع نيست به هر حال وارد بحث فقهی بشويم، فائده، اشاره صحبتی را عرض بکنيم.

در ميان اهل سنت چون عهد صحابه به صورت نوشتاری نبوده سماعی بوده طبقه بعد هم غالباً سماعی بوده طبقه بعد هم باز سماعی بوده البته طبقه­های دوم ديگر کتابتی­اش بيشتر شده، علت اصلی اختلاف متن نه تعارض روايات اختلاف متن علت اصلی­اش بيشتر نقل شفاهی است،

س: اتکاء به حافظه

س: برداشتش است

ج: نه برداشت نيست، جابر اين را شنيده در ذهنش بوده نقل کرده عبدالله ابن عباس می­گويد من اين طور شنيدم، يعنی

س: حافظه هم هست

ج: حافظه هم هست طبعاً،

س: استاد اين­که برداشت می­گويد نقل به معنی منظورش است

ج: نه بعيد است،

س: آن مختصر بوده احاديث رسول­الله نقل به معنی کرده

ج: بعيد است خودش برداشت کرده باشد آن می­گويد شنيدم

س: روايت را ذيلش را بخوانيد ثمن

ج: ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه

س: اين برداشت از کل روايت است

ج: البته متن اين­جا هم باز مختلف است اين اختلاف مال مصادر است ان الله اذا حرم شيئاً حرم اکل شئ اين را هم دارد باز خود همين هم اين ذيل که مال عبدالله ابن عباس است بعضی­هايش با اکل است بعضی­هايش بلا اکل است، البته من وقتی سابقاً نقل کردم به نظرم تو همين بحث­ها بود، گفتيم حديث جابر و عبدالله ابن عباس، اما مثلی که کس ديگر هم دارد، غير از جابر و عبدالله ابن عباس، در ميان اهل سنت هم دارند،

س: اين حديث

ج: بلی اما آنی که معروف است اين دو نفر هستند جابر و عبدالله ابن عباس، و اين يکی عبدالله ابن عباس اين ذيل را دارد مال جابر ندارد اين ذيلش درش نيست باز همين ذيل هم باز دو نسخه است اکل شئ، حرم شيئاً اين را هم دارد اين را هم اختلاف دارند و به طور کلی در ميان اهل سنت اختلاف منشأش مال نقل شفاهی است نقل شفاهی طبيعتاً آن وقت ما در ميان اهل سنت مثلاً کتاب عبدالله ابن عمرو عاص داريم که نوشته از رسول­الله تاريخش هم هجدهم ماه رمضان سال هشتم هجری می­گويد در فتح مکه که بوديم پيغمبر به اصطلاح آن عتاب ابن اسيد است که است؟ والی مکه قرار دادند چهار مطلب گفتند اين اول کتاب عبدالله ابن عمر است که بعد کتاب صحيفه صادره آن هم من فکر می­کنم اختلاف متنش بعد از انتشار کتاب است چون کتاب توسط نوه پسر ايشان چاپ شد يعنی انتشار شد به نام عمر ابن شعيب که چندبار عرض کردم و ايشان به نظر من متوفای صد و بيست و شش است زمان امام صادق ايشان عمر ابن شعيب عن ابيه عن جده قال قال رسول­الله اين طوری نقل می­کند که رواياتی در کتب اهل سنت هست همه­اش سند اين طور است، عمر ابن شعيب عن ابيه عن جده قال رسول­الله قال مرفوعاً مثلاً و اين عمر، عمر بن شعيب بن محمد بن عبدالله ابن عمرو عاص، پس اين عمر به اسم جد اعلاي خودش عمرو عاص گذاشته شده و نوه پسر عبدالله ابن عمرو عاص است نوه پسرش اين هم بحث­های طولانی دارد که حالا اين سند درست است يا نه؟ عرض کرديم بخاری و مسلم اعتماد نکردند بلی جناب ابن حزم می­گويد صحيفة السوء اين حديث اولش ما عتاب را قبول دارد بقيه­اش را قبول ندارد خب اين هست اما اين باز از عمرو ابن شعيب افراد متعدد نقل کردند، حالا تازگی من ديدم در همين دستگاه کامپيوتر هم بود نسخه­ای از اين کتاب که تحقيق کردند چاپ کردند، اما الآن يادم نيست که آن جاهايي که رو مفردات است مقابله بين نسخ کرده باشد آن را الآن در ذهنم نيست گاهی هم می­شود مصدر يکی است ليکن نسخه­ها مختلف است کم و زياد می­شود مجرد ننوشتن يا نوشتن عن رسول­الله خيلی تأثيرگزار نبود اما بيشترين سبب اين است گاهی اوقات هم نه حالا فرض کنيد چون مثلاً کسی که نقل کرده يکی است ديگر اختلاف متن ندارد، چند دفعه عرض کردم يک زنی است به نام عمره بنت عبدالرحمن، عمره بنت عبدالرحمن که اين دختر عموی، تقريباً از خاندان عمر ابن حزم می­شود که پيغمبر سننی را برای آن نوشتند اين عمره بنت عبدالرحمن پيش عايشه، روايتی از عايشه نقل می­کند و نوشتار داشته، که عرض کرديم يکی از نوشتارهای که بعد عمر ابن عبدالعزيز برای جمع آوری سنن قرار داد اين است، سنن عمره اين معروف شد به نام سنن عمره، که خود عمره نشنيده خودش صحابيه نيست ليکن از عايشه شنيده، ليکن اين اختلاف ندارد چون فقط عمره شنيده کسی ديگر نشنيده، دقت کرديد اگر زن ديگر می­شنيد احتمالاً اختلاف نسخه پيدا می­شد الآن اختلاف ندارد چون از وقت تأليف يک نفر تأليف کرده، حالا عايشه با کس ديگر ممکن است در نقل چون صحابه اند ديگر، در نقل اختلاف داشته باشد، ليکن ايشان در نقل از عايشه چون يک کتاب واحدي است ديگر يعنی کاتب واحد نه در حقيقت کتاب، اين اختلاف ندارد علی ای حال پيش اهل سنت عادتاً اختلاف منشأش اختلاف نقل است شفاهی بودن است اختلاف نقلش منشأش شفاهی بودن است، حالا يک طبقه­­اش مسلم است گاهی دو طبقه سه طبقه شفاهی است گاهی هم بيشتر شده بعضی از موارد بيشتر شده کم است ديگر تدريجاً از اوائل قرن دوم اين­ها ديگر شروع کردند به نوشتن نسبتاً نوشتارها اواخر قرن اول، اوائل قرن دوم نوشتارها پيدا شد و پيش ما اهل شيعه بيشتر نه اين­که می­گويم دائماً بيشتر رو اختلاف مصدر است، چون اين­ها ما ديگر از زمان امام باقر و امام صادق نوشتار داريم از زمان اميرالمؤمنين نوشتار داريم چون نوشتار داشتيم اختلاف متن حديث بيشتر بر می­گرده به اصطلاح به نوشتار نه به نقل شفاهی اين دوتا با همديگر بايد فرق بگذاريم، بين نقل شفاهی، و نقلی که اختلافی که از باب نوشتار و آن مصدری که ازش نقل شده از او بيايد عرض کردم به طور کلی نمی­خواهم حالا جزئيات چون جزئياتش مختلف است، ليکن به طور کلی آن­ها اختلاف­شان به خاطر شفاهی بودن است اختلاف متن نه تعارض اختلاف متن، در پيش اختلاف و اين اختلاف در به اصطلاح نقل کردن گاهی، مثلاً زهری پنج شش­تا مثلاً شاگرد معروف دارد، می­نويسند اهل سنت و قد انفرد فلان بالنقل عن زهری، ديگری کس ديگر نقل نکرده، يا فلان نقله هکذا و فلان از زهری اين جور نقل کرده آن­ها دارند يعنی گاهی يک شخص واحد، راوی واحد به حسب تعداد شاگردها به اصطلاح اختلاف دارند يا مثلاً دوتا رأی يا سه­تا رأی است اختلاف متن دارند اين طور نيست که نداشته باشند، ما هم تارتاً ما هم طبيعتاً داريم ليکن ما غالباً بر می­گرده به نقل به اصطلاح مصدر البته من آن شب به همين مناسبت يادم می­آيد که متعرض شديم که مرحوم زراره ظاهرش اين است که مطالبی را که نقل کرده برای اصحاب به نحو شفاهی بوده، ولو احتمالاً پيش امام صادق يا حتی امام باقر نوشته بوده، چون در يک روايت واحد دارد فتح الواحه ليکتب، شايد الواحی داشته می­نوشته، اما عرض کرديم داشتن کتاب برای ما الآن خيلی تأثيرگذر نيست، آنچه که برای ما تأثيرگذار است که اين کتاب در فهارس اصحاب وارد شده باشد، يعنی اگر زراره اين نوشتار را به شاگردش داده آن به کس ديگر داده، آن به کس ديگر، اين يواش يواش در فهارس آمد در اجازات آمد اول در اجازات آمد، بعد يواش يواش در فهارس، در فهارس و اجازات وارد شد، به هر حال اگر زراره کتاب، مطالبی را هم گفته يعنی غير از گفتن نوشتاری هم داشته ظاهراً به صورت گفتاری به اين­ها گفته و شاگردهای مختلفی دارد انصافاً هم گاهی در مسائل اختلاف دارند ظاهراً بنا بود يک مثال­های از اين جهت بزنيم حالا يواش يواش وارد اين مثال­ها می­شويم که عرض کرديم شاگردهای مهم ايشان عبدالله ابن بکير، برادر زاده ايشان است از عمويش نقل می­کند عمر ابن ازينه است که مرد بزرگواری است، جميل ابن دراج است که ايشان هم مرد بزرگواری است، حريز ابن عبدالله سجستانی است اين­ها چندتا شاگردهای معروف مرحوم زراره هستند که از ايشان نقل کردند حالا اگر فرصتی امروز در ذهنم نبود همين الآن يادم آمد، اگر فرصتی شد نمونه­ بحث­های ايشان را در مسائل مثل غسل و ارتماسی و اين­ها انشاءالله می­خوانيم که مثلاً جميل يک جور نقل کرده عبدالله ابن بکير جور ديگر نقل کرده به هر حال اما شاگردهای ايشان اين چندتای که الآن نام بردم و مشهور هستند اين­ها همه­شان نوشتار دارند هم عبدالله ابن بکير دارد هم جميل دارد، اصلاً نجاشی راجع به جميل می­گويد طروقه کثيره جداً اصلاً طروق به کتاب جميل خيلی زياد است،

س: در منابع

32: 47

برای زراره الواحش را نام برده، برای زراره آن اعراب کتاب­ها را نام بردند

ج: نه نوشتند،

س: روايت است

ج: در يک روايتی است فتح الواحه ليکتب، در باب وقت است،

س: نه به اسم الواح،

س: در فهرست

ج: نيامده نه،

س: هيچی

ج: هيچی، لذا عرض کردم بر فرض هم چون طبعاً ما الآن بخواهيم بحث علمی واقعی تاريخ نگاری واقعی بکنيم يا زراره اين الواح را تحديث نکرده يا آن کسی که از زراره گرفته به بعدی تحديث نکرده، يا آن باز به بعدی که به اجازات راه پيدا، بالاخره يک­جايي گير دارد، يک جاي کار گير دارد ما حتماً نمی­توانيم بگوييم زراره تحديث نکرده آنچه که ما الآن می­بينم در اجازات نيست ما الآن اين را می­بينيم حالا مال خود زراره است مال آن شاگرد اولش است، مال دومی است، سومی است.

س: مرسوم نبوده کسی هم شک نمی­کرده

ج: چرا مرسوم بوده، خود کتاب حريز مرسوم بوده محمد ابن مسلم مرسوم بوده، حلبی مرسوم بوده، حلبی قبل، حلبی هم به اصطلاح مرد بزرگواری است که حتی می­گويند عرضه علی الامام الصادق، تری لهولاء مثل هذا الکتاب، يا ترُی لهولاء مثل هذا الکتاب، که عرض کرديم که اولين نوشتار آن­ها اصطلاحی دارند بهش می­گويند حديث مجرد، بخاری و اين­ها حديث مجرد اند، موطأ هم حديث دارد ليکن ممزوج با فقه است، موطأ ممزوج با فقه است، حالا اگر کتاب حلبی نمی­دانيم الآن دقيقاً آيا حديث مجرد است يا با فقه آميخته است، کتاب حلبی کتاب حلبی قبل از کتاب موطأ است اين­که امام می­فرمايد هولاء مثل اين کتاب ندارند اهل سنت ندارند درست است تحقيق تاريخش هم همين است چون موطأ در سال صد و پنجا نوشته شده بنابر مشهور دو سال بعد از شهادت امام صادق دقت کرديد،

س: روايتش با فقه ممزوج است،

س: اختلاف حديث در آن کتابتی­ها که وجود دارد به خاطر نقل معنی در واقع

ج: حالا هست آنها آن اختلاف حديث عوامل خودش دارد ما فعلاً رو اختلاف متن داريم کار می­کنيم يعنی فعلاً بحث را،

س: متن را عرض می­کنم

ج: بلی اختلاف حديث را در اصول آرودند ديگر حالا هرچه هست همان­جا ما فعلاً روی متن داريم کار می­کنيم چون اين بحثی است که در حوزه­های ما نشده متأسفانه، اصولاً روی متن نه بحث کلی شده نه بحث تطبيقی شده دقت می­فرماييد، ما الآن روی بحث اختلاف متن حالا مثلاً در هزار و صد سالی قبل در همين قم اين بحث­ها بوده که ما فعلاً احياء کرديم که اين­ها مقارنه متون با همديگر می­کردند و انتخاب يک متن می­کردند داريم ما الآن بر می­گردانيم تاريخ را به عقب که آن را از نزديک لمس بکنيم که اين چرا؟ عرض کرديم در ميان اهل سنت در اواخر قرن دوم، قرن سوم که شروع شد به نوشتن در آن­جا بيشتر به خاطر شفاهی بودن است مصدر هم دارد نه اين­که نمی­خواهم بگويم الآن، اما چون احاديث صحابه شفاهی است گاهی يک صحابه يک مطلبی را از پيغمبر يک جور شنيده يکی ديگر يک جور ديگر شنيده يعنی درست گاهی کم و زياد کردند اين کمترش را گفته، آن بيشترش را گفته، اين اختلاف متن مربوط است به غالباً اعتماد بر حافظه و ذاکره ادعا شده بعضی از صحابه نوشتارهای داشتند رسيده، اما خيلی سند روشن همچو واضحی ندارد مثل بخاری هم مثلاً قبول نکرده، محمد ابن مسلم هم قبول نکرده ليکن آن چهارتا قبول کردند، يعنی در نسائی و غير نسائی از اين صحيفه صادقه به اصطلاح نقل شده اما شيخين قبول نکردند،

س: از همين اختلاف متن هم می­تواند دليلش،

ج: اختلاف برای حديث باشد تعارض باشد بلی خب،

س: نه نه همان نقل به معنی باشد

ج: چرا ممکن است اعتماد به ذاکره شد چرا ديگر، البته پيغمبر تأکيد

س: آن­جا که دارد می­شنود الآن من يادداشت بر می­دارم گاهی خودم نقل به معنی می­کنم،

ج: خب آخر پيغمبر اين حديث معروف نظر الله امرءاً

س: يک جاي ديگر

س: آخر نقل معنی را قرار شد يک جلسه خاص

ج: بلی خاص، بلی

س: می­خواستم فتح باب کنم که يک موقعی يک جايي

ج: اين می­رود وقتی عرض کردم پيغمبر هم گفته بود نظر الله امرءاً سمع مقالتی فوعاها، که بعد خواندنش چندتا متنش يکش فبلغها ثم کما سمعها، ثم بلغها، فربما حامل فقه الی من هو افقه منه، و ربما حامل فقه الی من ليس، يعنی شما همان طور که شنيديد نقل بکنيد استظهارات­تان را واردش نکنيد، همان طور که شنيديد.

س: نفهمد

ج: و ممکن است تو می­گويي من نمی­فهمم به يکی می­گويي می­گويد آقا من می­فهمم مراد حديث اين است آن درست می­فهمد پس دخل و تصرف نکن حديث را کما کان نقل بکن، و در روايت ما دارد اذا کنت تريد المعنی فلابأس يعنی کاملاً مسلط به معنی باشد و بتواند نقل به معنی کند، خب اين يک بحثی بود که اجمال قصه را شروع کرديم چون بيشتر بحث ما الآن در اختلاف متن در ميان ميراث­های ماست يک بحث ديگری را هم آن روز شروع کرديم:

که يکی از علل اختلاف متن در کتب ما اين تقسيم بندی به اصطلاح که اين حقير سراپا تقصير انجام داديم، عرض کرديم قدمای اصحاب چون مبانی­شان بيشتر فهرستی بود يک تقسيم فهرستی برای روايت کرده بودند اصول و مصنفات، حالا اصول در حقيقت چه بود؟ مصنفات چه بود؟ اجمالاً اصول و مصنفات و اين تقسيم از زمان شيخ ديگر تقريباً ما اثری ازش نمی­بينيم چرا؟

س: اين

15: 53

رو اصول و مصنفات هم می­فرماييد که داريم ضبط می­کنيم يا اختيار نهايتان بر اين تعريف اصول و مصنفات است

ج: خب ديگر بلی يک جلسه ديگر بايد صحبت کنم، چون بحث من اين است که متعرض شدن به اصول و مصنفات هم مثل همين بحثی که الآن من می­خواهم بکنم مصدر اول و متوسط و متأخر الآن به اين نحو مطرح می­کنيم خيلی فايده ندارد اين فايده­اش وقتی ظاهر می­شود که عملاً خارجاً ما تشخيص بدهيم يعنی آقايان علما آشنا بشوند اين جزء اصول است اين جزء مصنفات اين اثر می­کند اين بحث کلی که من بهش همين جور معنای اصول و مصنفات بگويم اين هيچ تأثير

س: تأثير ندارد

ج: در حوزه­های ما الآن ندارد دقت فرموديد اما اگر بنا شد مصداق معين شد و در کتاب­ها آمد که اين از اصول است اين از مصنفات است اصولاً مثلاً کتاب حريز از اصول است اما عجيب اين است که ما هميشه با کتاب حسين ابن سعيد معامله مثلاً کتب اصلی می­کرديم هم نجاشی به نظرم شيخ هم دارد و صنف کتب الثلاثين اين خيلی تأثيرگذار است، چون الآن ما روايات زيادی داريم که مرحوم شيخ طوسی منفرداً يا غير منفرد از کتاب حسين ابن سعيد نقل می­کند و يک مقداری روايت عجيب و غريب ديده می­شود اين معلوم می­شود که يا اصحاب قبول نکردند نجاشی مثلاً کلينی آن را نياورده خب اين تعجب آور است برای ما، معلوم می­شود جزو مصنفات، چون جزو مصنفات بوده بعضی از احاديثش را قبول نکردند اين را اگر ما بخواهيم، الآن در حوزه­ها جا بيفتد اين بايد الآن تشخيص بدهيم يعنی الآن در مباحث حديث شناسی تشخيص بدهيم که اين از اصول است يا از مصنفات است البته بر اثر گذشت زمان فعلاً تشخيص اين مطلب خيلی مشکل است، يک مقدارش واضح است مثلاً ابتدا به نام حسين ابن سعيد کرده واضح است از کتاب حسين ابن سعيد است و گاهی هم اين طور نيست که احاديث يعنی گاهی اوقات آدم متحير می­شود مثلاً همين حديث لاتنقض اليقين بالشک که چندبار عرض کردم با شهرتی که الآن پيدا کرده کتاب­ها نوشتند، حديث اول است اين را خب شيخ طوسی منفرداً آورده، نه کلينی آورده نه صدوق خيلی عجيب است، چرا؟ چون شيخ طوسی از کتاب حسين ابن سعيد آورده، خيلی عجيب است، آن وقت از طريق حماد عن حريز عن زراره، خب قمی­ها مثل مرحوم شيخ کلينی مثل مرحوم صدوق نسخه معروفی که از حريز دارند ابراهيم ابن هاشم عن حماد يعنی ببينيد يعنی جدا می­شود، حالا يا در نسخه ابراهيم ابن هاشم نبوده، اين يک مصيبت،

س: يا بوده و اعتماد نکرده

ج: يا بوده و اعتماد نکرده باز يک کمی اهون است چون می­شود نظر ديگر، می­شود حدس و اجتهاد و نظر و اين­ها اما اگر در آن نسخه نبوده در نسخه حسين ابن سعيد باشد اين ديگر خيلی مصيبت است و معلوم می­شود شيخ هم کاملاً ملتفت است يعنی کاملاً ملتفت است از نسخه مشهور حريز نقل نکرده، ليکن چون مبنی را رجالی کرده مشکل نداشته، چون حسين ابن سعيد ثقه است و جليل است يکی از نقاط اساسی فرق بين مبنای فهرستی و رجالی هم همين­جاهاست در مبنای رجالی روی اصول و مصنفات حساب نمی­کنند، به همان وثاقت و عدالت و همان حرف­های که دارند و لذا عرض کرديم الآن آقای خويي مثلاً حديثی که در کتاب من لايحضر است که ظاهراً حکم اصول داشته، با کتاب خصال که ظاهراً جزو مصنفات است فرق نمی­گذارد بحث سندی می­کند،

س: بلی فقط راوی را نگاه می­کند

ج: فقط راوی را نگاه می­کند، اما قدمای اصحاب تا قبل، اين از کارهای بود که شيخ يک تغييری در به اصطلاح حرکت تحقيقی حوزه داده و الآنش هم ملتفت نيستند اين اگر جدا بشود تشخيص داده بشود مواردش ما شايد بتوانيم با زحمت زياد چيزی بين چهل تا شصت درصد از احاديث را در اين جهت مشخص کنيم،

س: سبک اهل سنت را پيش گرفته

ج: بلی

س: و اين بر نمی­گرده به سنت سنيتی که راجع به فقه می­گويند

ج: نمی­دانيم راجع به سابقه شيخ خبری نداريم کلاً،

س: از اين جهت، در حوزه بغداد بودند تأثير داشته

س: نه قبل از آن را می­گويند

ج: در طوس که بوده که می­گويند شافعی بوده، معلوم نيست شايعه است آنها، نه نمی­دانيم درست اطلاع نداريم ما از مشايخ شيخ که در ايران است دو نفر يکی حسين ابن ابراهيم قزوينی است يکی ايشان است يکی هم يک نفر ديگر است اين قم بوده ظاهراً اين دوتا استاد شيخ است که ايشان منفرداً از ايشان نقل می­کنند نجاشی هم نقل نمی­کند اين دوتا در ايران بقيه مشايخ بغداد است، آنچه که ما الآن راجع به شيخ می­توانيم بگوييم اين قسمت است، اما اين­که يک مستبصر شده شافعی بوده رو مبنای شافعی اين­ها را گفته شده، نه اين­که گفته نشده، اما فعلاً راهی برای اثباتش نداريم چندان طريق روشنی برای اثباتش نيست، خب تا اين­جا روشن شد که بحث اصول و مصنفات يک بحث بسيار مفيدی است، روی مبانی قدماء کاملاً تأثيرگذار بوده و البته اين هم هست نجاشی هم البته مگر بگوييم نجاشی مخالف نبوده اما کتاب را بر محور اصول ننوشته و الا مخالف نبوده، ظاهراً واضح است که نجاشی همان مسلک قدماء را دارد، و شيخ هم کلمه اصول و مصنفات را به کار می­برد، مرحوم صدوق هم به کار می­برد ليکن عجيب اين است که شيخ خودش در بغداد ملتزم به اصول و مصنفات نمی­شود اين خيلی مشکل است و اين يکی از عوامل هم اختلاف حديث است هم اصولاً ارزيابی حديث، در ارزيابی حديث خيلی تأثير دارد حالا می­خواهد اختلاف باشد يا نباشد، اين حديث لاتنقض اليقين بالشک که اين قدر مورد چيز است، خب اين منفرداً شيخ طوسی آن وقت آن نکته­اش هم روشن شد کتاب از اصول است، کتاب حريز جزو اصول است،

س: شيخ در بغداد می­خواسته دستش پور باشد در مقابل

ج: من فکر می­کنم هم پور باشد هم چون اهل سنت ديگر رو رجال حساب می­کردند رو وثاقت راوی حساب می­کردند، رو عدالتش، وثاقتش ضبطش فلان حساب می­کردند، مثلاً اين­ها اشکال می­کردند چرا شما اين حديث را نقل می­کنيد؟ مگر نمی­گوييد از کتاب حسين ابن سعيد است مگر نمی­گوييد حسين از مشايخ بزرگ است شيخ اين­ها را آورده بعضی­هايش که حالا معارض نداشته همان­های هم که معارض داشته توجيه کرده سعی کرده که نه، ما به اين­ها اعتماد می­کنيم، ليکن خب اين به درد مثل کلينی و صدوق نمی­خورد و واقعاً هم ما الآن نمی­دانيم نه اين­که حالا ما چيز خاصی داريم علمی و چون مبنای علمی اين است که درست نقاط ضعف را، يعنی نقاط جهل و نقاط تاريک را روشن بکنيم، يکی از هنرهای من اين است که نقاط تاريک را روشن کردم که کجاها تاريک است، اما گير کرديم که چطور روشنش بکنيم، نقاط تاريک را کجايش گير اين است نتوانستيم روشنش بکنيم چرا مثلاً حسين ابن سعيد از کتاب حماد نسخه حريز اين را آورده اما ابراهيم ابن هاشم نياورده، خب يک احتمال هست چون کتاب حريز اصل بوده، بعد هم حماد مثلاً کتاب صلات حريز، حماد کتاب صلات نوشته آن وقت در اين کتاب صلات همان از روايت حريز آورده و زيادی است اين احتمال هست که مثلاً در نسخه­­ای که ابراهيم ابن هاشم از کتاب حريز بوده نداشتند اما اين از کتاب حماد، هست و ليکن خيلی بعيد است باز مشکل را حل نمی­کند به هر حال اين مطلب چرا اين طور شده را الآن ما نمی­دانيم يعنی الآن ما نمی­توانيم بگوييم آيا مثلاً لاتنقض اليقين بالشک شبيه تعابير عامه بوده حمل بر تقيه کردند، چه نکته­ای خاصی بوده؟ عرض کرديم در اين روايت زراره سه­تا روايت داريم که لاتنقض دارد هرسه صدوق در فقيه نياورده، کلينی سومی را آورده از راه همان ابراهيم ابن هاشم و همان حريز و اين­ها کلينی آورده اما صدوق هرسه را نياورده، صدوق در کتاب علل الشرايع دومی را آورده آن­هم از طريق ابراهيم ابن هاشم، يعنی يک ابهام­های عجيب اين­جا وجود دارد معلوم می­شود در اختيار صدوق بوده، اين را بياور لانک کنت علی يقين، و لم ذلک، و لم دارد توش، و لم، در کتاب علل الشرايع،

س: کل متنش را يکبار بخوان که نشان بدهد تطبيقاتش را

س: قبل از تعطيلات يکبار خوانديم اين­ها را

س: نه تنقض اليقين را متن­هايش را نخوانديد

س: حالا يک اشاره فرمودند

س: اگر می­خواهيد وارد شويد

ج: اگر می­خواهيد وارد شويد، همان روايتی که چندتا فرع دارد فاذا صليت ثم رأيت فيه دماً يک همچو چيزی يکی اين­که رأيت فيه دم،

س: مال آن حديث زراره را خوانديم مال آن بحث دماء ثلاث، دماء ثلاثه را اما اين را نخوانديم

ج: نه دماء در صلات چرا؟ اين حديث ثم رأيت دماً که هفت­تا فرع دارد خيلی هم روايت قشنگی است انصافاً، ما البته آقايون همين جوری نوشتند ما يک شرح فقهی هم بهش داديم که يک شرح فقهی و اصولی بسيار حديث شريفی است که مثلاً نجاست آنی که مانع است نجات معلوم است اگر معلوم نباشد نه، اگر معلوم شد فراموش کرد بازهم مانع است، نسيان عذر حساب نمی­شود نه من نخواندم نمی­دانم گير

41: 2: 1

و بعد اگر خون و بعد از خون پيدا کرد همان خونی را که قبلاً ديده بود يک فرعش هم اين است که خون در لباسش ديد بعد حواسش پرت شد نماز خواند بعد همان خون را ديد، همان خونی که محل کلام بوده آن وقت در يکش دارد و لم ذلک؟ امام می­فرمايد: لانه کان علی يقين، اين در لِم است، شيخ صدوق در علل به خاطر اين لمَ آورده اما در فقيه نقل نکرده شيخ طوسی کامل نقل کرده به نظرم آن از حسين ابن سعيد است تو ذهنم الآن اين طور است چون من حافظه­ام يکی کمی ديگر اين ايام دارد خراب می­شود، شما نگاهش کن، علل الشرايع را بياور،

س: علل را آوردم، باب هشتاد، باب علة غسل المنی اذا اصاب الثوب، بعد

31: 3: 1

حديث اول اين باب است حدثنا علی ابن ابراهيم عن ابيه

ج: ببينيد ابراهيم ابن هاشم، عن حماد عن حلب

س: عن حريز

ج: عن حريز عن زراره

س: عن زراره قال قلت لابی جعفر عليه­السلام

ج: خيلی عجيب است

س: انه اصاب ثوبی دم، اين­جا دارد من رعاف،

ج: خب دم او رعاف، دم من رعاف، رعاف خون دماغ،

س: او غيره، او شئ من منی فعلمت اثره

ج: علمت علامت گذاشتم،

س: الی ان اصيب له

ج: علامت گذاشتم که اين­جا نجس است

س: الی ان اصيب له ماء فاصبت الماء، فحضرت الصلاة

ج: تا بشويمش، بلی اصيب آب که پيدا کردم، اصيب يعنی، اصلاً متن به بقيه متون روايات نمی­خورد علمت، اصيب همچون می­خورد به يک متن فقهی، شايد اين­ها ديدند خيلی همچون جور در نمی­آيد، همچو خيلی بلی فاصبت الماء خيلی به کلمات متون فقهی بيشتر شبيه است بلی بفرماييد، الی آخره، آن وقت شيخ طوسی اين حديث را آورده عن حسين ابن سعيد عن حماد عن حريز عن زراره پس معلوم می­شود اين شک، احتمال که در نسخه ابراهيم ابن هاشم نبوده بعيد است جداً، ظاهراً در نسخه ابراهيم ابن هاشم بوده اين مطلب در نسخه ايشان به نقل صدوق ديگر،

س: صدوق به خاطر لِمَ­اش آورده،

ج: توی علل در فقيه نياورده

س: چون مصنف است تو فقيه چون

ج: ها! اين می­تواند کارگشا باشد الآن، البته مشکل ديگرش اين است که می­گويد آقا مشکل را شما طرح کردی، حلش چه کار بکنيم حالا؟ بالاخره ببين اين حديث ثابت است اين مشکل کار دارد، اين آقايون بحث رجالی، چون بحث رجالی خيلی راحت است، فلان ثقه ثقه ثقه تمام شد قبول می­کنند يکش گير کرد قبول نمی­کنند ديگر واضح است خيلی می­شود به کاميپوتر هم داد، به اضافه جمع و تفريقش خيلی واضح است،

س: حلش به اين است که

ج: روش فهرستی را اگر زنده بکنيم من فکر می­کنم روشش به اين است که يواش يواش اين کتب حديثی را از اين منظار بياوريم يعنی احاديث را يکی از نکاتش را عملاً اين کار بکنيم که اين از اصول است اين از مصنفات است ارزيابی­اش را مختلف بگذاريم الآن مختلف نمی­کنند چون رجالی نمی­کنند، دقت کرديد الآن همين را از کتاب تهذيب بياوريد از طريق حسين ابن سعيد است پس اين يک نکته­ای دارد يعنی اين طوری، احتمال اين­که نبوده در نسخه ابراهيم ابن هاشم که بعيد است، اين چون صدوق نقل کرده اين­که خيلی بعيد است پس حديث در اختيارشان بوده نه کلينی نه صدوق هيچ کدام نقل نکردند، چون اين حديث معلوم است در قرن سوم بوده کتاب حسين ابن سعيد در قرن چهارم نه اولش کلينی، نه آخرش صدوق نقل کرده، در قرن پنجم شيخ نقل کرده،

س: اين­جا چهارتا تعليق شده در حديث، ببينيم چهارتا قبل ترش از حسين ابن سعيد است

ج: بلی واضح است روشن شد،

س: خب آن چون مدارش حرمت و وجوب است اما مصنفات همه چيز است

ج: نه نه معلوم نيست نه اين نيست البته ما يک حالا، چون ايشان هم گفت حالا يک وقت ديگر انشاءالله باز من يک، شايد سيزده چهارده معنی نوشتند برای فرقی بين اصول و مصنفات ديگر من حال اين نوشته­ها را بخواهم گفت، چاپی­ها را دارد خطی می­کند،

س: هرچه می­آمده جمع می­کرده

ج: بلی الی آخره ما احتمالی که داديم، احتمالی که ما داديم،

س: قبلی­ها هم اين را مطرح کردند

ج: احتمالی داديم که اصول احاديثی باشد که تکتب و يحتج بها اما مصنفات احاديثی باشد که تکتب سواء يحتج بها ام لا؟

س: و لذا گاهی در مقام تدوين می­گفت مصنفات

ج: يعنی اين نيست که ما، البته در ذهن عمومی اين­که مصنفات ضعيف اند، نه اين نيست که ضعيف باشد اما لايحتج بها، تکتب چون يک مرحله­ای بود که اصلاً قابل ارزش نوشتن را نداشت، چون در ميان اهل سنت از همان قرن سوم که شروع کردند داريم که مثلاً احمد ابن معروف گفت کتبنا عن فلان زياد بعد فقرقنا اصلاً پاره­اش کرديم، يا حرقنا سوزانديمش و لذا اين­ها دارند يکتب حديثه و لايحتج به، احتمالاً البته کلمه احتمال اساسی ما اين است که چون کلمه اصول را تا جايي که پيگيری کرديم اولاً اصحاب آن کتاب اسمش را نگذاشتند اصول اين يک عنوانی است که اصحاب به آن کتب دادند، اسم کتاب اصل نيست مثل جامع صحيح مثلاً بخاری، کتاب حريز اين نبوده که اصل فی الصلاة، کتاب الاصل، مثلاً الکتاب نه اين نبوده اسمش کتاب الصلاة بوده، کتاب حريز بوده کتاب الصلاة بوده ليکن اصحاب گفتند اين اصل است اين يک عنوانی است که اصحاب دادند يک احتمال هم داديم که اين عنوان را اصحاب از زمان حضرت رضا داده باشند يعنی اوائل قرن سوم اين همان زمانی است که تصحيح حديث بين سنت شروع می­کند رشد کردن، اصول را در مقابل به اصطلاح چيز آوردند اصول را در مقابل صحاح اهل سنت آوردند، اين­ها احتمالاتی است که چون ننوشتند داريم می­گويم، احتمال نا نوشته زياد است يک احتمال هم داديم که کلمه اصول را اصولاً واقفيه درست کردند از زمان حضرت رضا، لذا خيلی علامت مدح هم نبوده، چون واقفيه به امام مراجعه نکردند، گفتند اين­ها اصل است به اين­ها مراجعه می­کنيم کتاب اصل يعنی به اين اصول مراجعه می­کنيم ما ديگر احتياج نداريم به خود امام رضا يا حضرت جواد مراجعه کنيم،

س: اعلم زمان احتياج نيست

ج: اصل داريم ما، و اين مثلاً خود حميد ابن زياد سی­تا اصل از يک نفر نقل می­کند روی عنه ثلاثين اصلاً اين­ها را هر کردام برايش شواهدش را نقل کرديم ليکن من حيث المجموع بعد اللتيا و التی اگر درست باشد بيشتر اين توقع بوده که اصول تکتب، احاديثی است که تکتب، کتبی بوده که تکتب و يحتج بها، مصنفات نه، البته کلمه مصنفات احتمالاً ابتداءً به اين معنی بوده که صنف صنف باشد، مثلاً احاديثی که درش لام دارد، لانه، فانه، خصال احاديثی است که درش عدد دارد معانی الاخبار احاديثی است که معنی کرده، يعنی اين صنف­ها را صنف خاصی را جمع کرده باشد ظاهر احتمال کلمه مصنف اين است و اين­که مرحوم حسين ابن سعيد کتابش را مصنف گفتند به خاطر اين­که ايشان به اصطلاح کتابش را براساس روايت مثلاً مشايخ جمع نکرده، براساس ابواب فقه جمع کرده صنف صنف است ليکن آنی که ما خودمان استظهار کرديم بعد اللتيا و التی احاديثی است که تکتب سواء يحتج بها او لايحتج بها، مثلاً احاديثی که در صلات بوده احاديثی که در زکات بوده، احاديثی الآن يحتج بها او لايحتج بها ظاهرش اين طور بايد باشد ليکن ما يک مشکل ديگر باز بايش برخورد کرديم نجاشی در باره کافی نوشته و صنف الکتاب الکبير با اين­که،

س:

17: 11: 1

ج: از باب اين­که با اين­که کتاب کافی حکمش اصل است يعنی حکم کافی يا به خاطر اين­که درش ابواب نوارد دارد باب النادر زياد دارد شايد به اين، دقت اين را هم چون ننوشتند اين­ها مطالبی است من عرض می­کنم،

س: ظاهر صنف در مورد کسی که کتابی را خودش گردآوری نباشد آن قديم­ها هم همين بوده الّف با صنّف را فرق می­گذاشتند يعنی نظرهای خودش را آورده،

ج: بعيد است چون ندارد کلينی خيلی کم توش دارد

س: بلی

ج: کم توش دارد

س: ولی اصل هيچ نظری خودش ندارد فقط همان روايت

ج: اين هم گفته شده، اين گفته شده، پخش، نوشته شده اما اين، اگر نجاشی نمی­دانيم حالا اين چرا تعبير به صنف کرده از کتاب کافی؟ ما باشيم و بحث ظاهر کتاب کافی را جزء اصول حساب می­کنيم چون گزينشی است کاملاً واضح است گزينشی است و احاديثی را که ارزش دارد آورده، حالا چرا تعبير به صنف کرده هنوز برای خود من خيلی واضح، مگر اين­که بگوييم ابواب کرده، کتاب الصلاة کتاب الکذا، باب بابش کرده، تصنيفش به اين لحاظ است، يک احتمال ديگر هم به ذهن من رسيده که توش احاديث ضعيفه دارد همان باب النادر، باب النوادر اين­ها جزء احاديثی است که محل تأمل بوده يعنی آن نوادر هم در همين باب الصلاة آورده، در باب رکوع آورده نوادر اين باب است احتمالی هم که به ذهن ما رسيده اين است يعنی که اين شايد روی اين جهت تعبير به تصنيف ازش کرده،

س: آن تعريف شما هم درست می­شود که يکتب

ج: تکتب و لايحتج، يعنی درش هم يحتج بها هم لايحتج بها، در کتاب اصناف فقه نوشته شده، اصناف به اصطلاح اصول نوشته، جلد هشتش بلی متفرقه است اما بقيه­اش مصنف است صنف صنف است ليکن بعضی­هايش يحتج بها بعضی­هايش لايحتج بها، آنی که در متن است يحتج بها، آنی که در نادر و نوادر است لايحتح بها خب اين يک تقسيمی بود که سابق بود يک تقسيمی هم اين حقير سراپا تقصير بود اين مبنای فهرستی، مصدر اول، مصدر متوسط، مصدر متأخر، مثلاً همين حديثی که الآن خوانديم مصدر اولش کتاب حريز است يعنی پيش ما قدر متيقنش اين است که از حريز اين نوشتار شد چون اين برای ما خيلی تأثيرگزار است که نوشتار از کجا شروع شده، کی اين نوشتار آمده؟

س: اولی بهش

ج: مصدر دوم، در کتاب شيخ کاملاً واضح است کتاب حسين ابن سعيد است مصدر متوسط، مصدر متأخر هم کتاب تهذيب شيخ است اصطلاحاً ما مصدر متأخر به مصدری می­گوييم که الآن مقابل ما هست چاپ شده موجود است مقابل ما موجود است و لذا گاهی ممکن است باز اين­جا يک شبهه پيش بيايد مثلاً الآن ما احاديثی داريم که در کتاب نوادر المصنف يا مصنفين مال محمد ابن علی ابن محبوب است الآن اين کتاب پيش ما نيست آيا اين­ها را جزو مصدر متوسط حساب بکنيم يا مصدر متأخر؟ مصدر متوسط چون نيست در اختيار ما يا کلينی نقل کرده، کلينی نقل نمی­کند از ايشان، مقدار صدوق نقل کرده بيشتر شيخ طوسی نقل کرده خيلی زياد از ايشان شيخ طوسی محمد ابن علی ابن محبوب، اين را بگوييم مصدر متوسط چون الآن در اختيار ما نيست از آن ور اين کتاب بعينه در اختيار شيخ بود اصلاً شيخ اين کتاب را به خط خودش نوشته ابن ادريس می­گويد اين کتاب پيش من هست بخط جده ابی جعفر طوسی، اين است حالا اين است يعنی کانما شيخ نقل می­کند کانما مثلاً الآن از وسائل نقل بکنند مثلاً، خب هست وسائل موجود است دقت کرديد، يک مشکل ما در اين تقسيم بندی به اين­جا می­کشد که اين را مصدر متوسط حساب بکنيم چون مسلم است شيخ از ايشان گرفته، و اين هم مسلم است که الآن در اختيار ما نيست، در اختيار ما نبودن اين را مصدر متوسط، آن وقت ايشان رتبه­اش همان رتبه محاسن برقی، الآن محاسن برقی را مصدر متأخر حساب می­کنند چون در اختيار ما هست دقت می­کنيد اين را مصدر متأخر حساب می­کنيم، آيا آن نوادر را هم ملحق به ايشان بکنيم جزو متأخر حساب بکنيم، الآن ما باش برخورد متوسط داريم مصدر متوسط،

س: اين تقسيم چه سندی را دنبال می­کند

ج: اين ارزشيابی­گاهی متن­ها اختلاف­شان در مصدر متوسط است گاهی در مصدر متأخر است اختلاف متن، راهی که چون نبوده اين بين قدماء نبوده آن وقت اين بايد شواهدش را اقامه کنيم که گاهی اوقات آن مصدر متوسط اختلاف متن هست، در مصدر اولی يک جور بوده به هر حال نمی­دانيم الآن مصدر متوسطی که داريم اصلاً مثال بارزش هم اگر حال کردم انشاءالله، همين کتاب حج معاويه ابن عمار کتاب المناسک ايشان يک مصدر متوسطش کتاب ابن ابی عمير و اين­هاست يک جور است يک مصدر متوسطش هم کتاب الحج موسی ابن قاسم است که اين منفردا در اختيار شيخ بوده شيخ از اين کتاب نقل می­کند آن هم فرض کنيد کلينی از کتاب ابن ابی، با همديگر اختلاف دارند هردو هم بر می­گردند به کتاب معاويه ابن عمار، يعنی گاهی اختلاف در مصدر اول است گاهی در مصدر متوسط است گاهی در مصدر متأخر است، اختلاف متن اين در ميان حديث شيعه هست، اين هم حلش به اين است الآن مطلبی که من الآن مطرح می­کنم حل نمی­شود اين بايد مثل آن يکی يکی معين بکنيم،

س: بلی مصداقی،

ج: مصداقی وارد بشويم اگر مصداقی وارد شد و الآن مصداقی وارد شدن يک مقدار زيادش مشکل دارد چون گاهی اوقات، مثلاً کلينی يا شيخ که نقل می­کنند سه چهار نفر در وسط هستند، همه­شان صاحب کتاب هستند تشخيص اين­که اين مصدر متوسط است اين يک مقداری کار را مشکل می­کند،

س: ضابطه­ نمی­شود

ج: يعنی بيشتر روی باز حدس است مثلاً خيلی حدس قوی داريم مثلاً نوادرالحکمه محمد ابن احمد باشد، چرا؟ چون ما برای ايشان کتابی غير از نوادرالحکمه نسبت ندادند هرجا حديث منتهی شد به محمد ابن احمد نوادرالحکمه است اين­جا هم اختلاف دارد حتی کتب حسن ابن محبوب، الآن کتاب حسن ابن محبوب گاهی حديث واحد هم تصادفاً هم مرحوم کلينی آورد هم مرحوم شيخ صدوق هم مرحوم شيخ طوسی و هرسه با هم اختلاف دارند، نه دوتايشان، اختلاف متن ما گاهی مال اين­هاست يعنی ما به اصطلاح توانستيم تا اين مقداری ريشه­يابی بکنيم که اختلاف متن اين تاريخ حديث را مابعد از امام صادق تا قرن چهارم که سال تنظيم احاديث ماست که يعنی به طور رسمی مثل کلينی اين يک مقداری ريشه­هايش را پيدا می­کند، اين ريشه صد و پنجا ساله از زمان امام صادق يعنی صد و هشتاد سال، صد و هفتاد سال، صد و به اصطلاح، صدسال دويست سال تقريباً ريشه اين اختلاف روشن می­کند، گاهی کلينی با صدوق از يک مصدر واحد نقل می­کنند اختلاف دارند آن وقت اين می­تواند تأثيرگذار البته گاهی اوقات هم اين طور نيست که حتماً مصدر متوسط باشد مثلاً روايتی که الآن ما از سکونی داريم علی ابن ابراهيم عن ابيه عن نوفلی عن السکونی، مصدر اصلی سکونی همان کتاب سکونی در اختيار کلينی بوده ثابت نيست که مثلاً نوفلی کتاب مستقلی داشته، يا ابراهيم ابن هاشم کتاب مستقلی، اين ظاهراً طريق به خود کتاب سکونی است ديگر اين­جا مصدر متوسط نيست اگر اختلافی پيدا می­شود بين مصدر اوليه است مصدر اوليه هم به اصطلاح ما، راوی اول نيست کاتب اول، کسی که اول نوشته، همين روايت عمرو ابن حنظله را ما توضيح کافی عرض کرديم در کتب فهارس به ايشان کتاب نسبت داده نشده، در اجازات اسم ايشان نيست اما مثلاً از ايشان که نقل می­کند آن، اسم خوبی دارد،

س: راوی از عمرو ابن حنظله

ج: بلی اين به اصطلاح واقفی گفته علامه، آقا می­خواهيد بياور اسمش همه­اش در ذهنم بوده، علی ای حال به ايشان گفته شده واقفی ايشان صاحب کتاب است، اين روايت مال

27: 18: 1

يا قبلش ايشان صاحب کتاب است از ايشان پخش شده و ما توضيحش را عرض کرديم سر اين­که می­گويند اصحاب تلقی به قبول ما از آن­جا شروع کرديم، نه اين­که مثلاً کلينی آورده، چون سر، ببخشيد بيشترين سرّش از بعدش است محمد ابن الحسين است رحمة الله عليه ابن ابی الخطاب يکش هم صفوان عن، اين هم از همان شخص، صفوان از آن نقل می­کند عن صفوان عن بعد عن عمرو ابن حنظله حالا اين هم اسمش تو ذهنم بود اين لحظه،

س: بياوريد دوباره

ج: بلی واضح است يعنی اسم واضحی دارد و ايشان را هم علامه گفته واقفی است و تضعيف کرده مرحوم شيخ قدس الله نفسه گفته واقفی، ايشان هم گفته واقفی است و تضعيف کرده، لذا روايت عمرو ابن حنظله را علامه قبول ندارد، در وقتی که روايت عمرو ابن حنظله در ميراث­­های علمی ما وارد بحث سندی شد رد شد علامه اولين است اولاً خود عمرو ابن حنظله اصلاً هيچی راجع بهش نگفته توثيق نکرده اين دومی هم که آمده ايشان گفته چون واقفی است قبول نداريم، با اين­که نجاشی گفته ثقه، شيخ گفته واقفی ايشان قبول نمی­کند، حديث موثقه را قبول نمی­کند، بخوانيد عمرو ابن حنظله را بابا معروف است،

س:

52: 20: 1

لايکذب علي

ج: ان عمرو ابن حنظله اتانا عنک، اين را شهيدثانی اولين کسی است که مطرح کرده قبل از شهيد مطرح نکردند ايشان گفته مرحوم صاحب معالم ان والدی حقق توثيقه من مکان آخر، قال والدی حققت توثيقه، بعد خود پسره می­گويد اگر مرادش اين روايت است اين روايت هم،

س: داود

ج: داود ابن حسين، داود ابن حسين ايشان کتاب دارد لذا به احتمال بسيار بسيار قوی بسيار بسيار قوی بر می­گرده به اين کتاب البته بعد از داود ابن حسين هم ما باز اختلاف داريم آن­جا اگر باشد اختلاف مصدر است اين نکته فنی نه اختلاف شفاهی، چون شواهد حاکی است که داود ابن حسين اين را پخش کرده نوشته، و ليکن شهرتش بيشتر توسط محمد ابن الحسين است، بحث­های تاريخی مفصلی راجع به آن کرديم که آقايون هم ننوشتند و اين محمد ابن حسين امتيازش اين است که يک سال بعد از غيبت صغری وفاتش است دويست و شصت و يک، يعنی اين مطلب را اين احتمال دارد که اصلاً اين روايت اگر شهرت پيدا کرده، مقبوليت از همان زمان امام عصری است نه از زمان خود عمرو ابن حنظله چون از عمرو ابن حنظله يک راوی دارد داود ابن حسين، به نظرم حکم ابن مسکين از داود نقل می­کند، يک متن ديگر دارد درش حکم ابن مسکين است، و لذا آن هم از داود نقل می­کند، دقت فرموديد سر اين­که اين روايت يعنی در زمان امام عسکری هم معلوم می­شود در ميان شيعه اين مطلب جا افتاده آن وقت اين می­شود طريق فهرستی يعنی حديث اگر مشکل داشته توسط يکی از مشايخ بزرگ که بسيار مرد فوق العاده­ای است و معاصر با امام است يعنی می­داند اين مطلب اين مطلبی که در روايت عمرو ابن حنظله اين اصلاً بين اصحاب جا افتاده، و چون معاصر با امام است اين شهرت به درد می­خورد اما اگر شما آمديد راه­هايي که اين­ها گفتند کلينی نقل کرده، صدوق نقل کرده اين­ها از اين راه می­خواهند شهرت درست بکنند، اين خيلی کارگشا شايد نباشد شهرتی را که ما درست کرديم از راه زمان امام عسکری است سلام الله عليه، و صلّی الله علي محمد و آله، بالاخره زورکی يک چيزی گفتيم.